



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بُحْثِمان در وقف بر فِرَق اعم از اسلامی و غیر اسلامی بود، در بعضی موارد در وقف لغتاً معنای عام مراد است مثل مومنین اما در عرف متشرعه مومن به کسی گفته می شود که امامی المذهب و معتقد به ائمه اثنا عشر باشد فلذا در اینجا بحث های مختلفی بوجود آمده که البته بعضی از این بحثها از محل ابتلاء خارج هستند و برخی از این فِرَق مثل کیسانیه و فطحیه منقرض شده اند.

این ادریس گفته لفظ حمل می شود بر آن معنایی که با آن شخص واقف هم مذهب باشد لذا اگر کسی مومن اثنا عشری باشد و وقف کند ولو اینکه کلمه مومن عام است ولی حمل می شود بر آن کسی که خود واقف آن را مومن می داند و با آن هم مذهب و هم عقیده است یعنی ایشان می خواهد بگوید ولو اینکه لفظ مفهوماً عام است ولی خب قرینه معینه و صارفه وجود دارد و قرینه همین است که واقف از یک ملت و مذهب خاصی است که لفظ حمل بر همین می شود ولیکن فقهاء دیگر فرمودند باید قرینه حالیه و شاهد حال را در نظر بگیریم، و اما صاحب جواهر فرموده لفظ حمل بر همان معنای عام لغوی می شود مثلاً زیدیه چند فرقه هستند؛ زیدیه جارودیه و زیدیه بتریه و امثال ذلک که خب اگر اینها با اثنا عشریه در شرایطی در یک مکان و زمان زندگی کنند کلمه مومن بر همه اینها حمل می شود بنابراین بحث صغروی است که آیا در این قبیل الفاظ که لغتاً وسیع است باید آن را حمل کنیم بر معنای لغوی و عرف عام یا اینکه هم کیش و هم ملت و هم عقیده بودن اقتضا می کند و قرینه است بر اینکه حمل بر هم کیش و هم ملت و هم عقیده خودش بشود؟ **بنده فکر می کنم که حرف صاحب جواهر درست است** زیرا اصل بر این است که الفاظ بر همان مفاهیم لغوی و عرفی عام حمل بشوند و از طرفی موارد فرق می کند و شرایط زمان و مکان نیز موثر می باشد بالاخره با توجه به لغت و قرائن باید حمل شود بر آنچه که عرف عام از این لفظ می فهمد و اما اگر در جایی نتوانستیم تشخیص بدهیم باید ببینیم اصل در وقف چیست اگر در اصل وقف شک کردیم اصل عدم وقف است و اگر اصل وقف مسلم است و ما موقوف علیه را نمی شناسیم و کلاً در هر جایی که

شک و شبهه ای داریم باید قدر متیقن را بگیریم و اگر نشد به حاکم شرع مراجعه کنیم.

خب و اما می رسیم به صوفیه، علامه در تذکره بسیار مختصر و در چند سطر صوفیه را ذکر کرده منتهی مسئله بسیار مهم می باشد زیرا از اول علماء بزرگ ما درگیر طائفه صوفیه بوده اند، از چند جهت باید بحث کنیم؛ اول روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در مورد صوفیه داریم، دوم اینکه این فرقه را چه کسی بوجود آورده؟ بنی عباس نمی توانستند با ائمه علیهم السلام کنار بیایند زیرا ائمه آنها را ظالم و جبار و فاسد می دانستند و می گفتند امامت و رهبری باید به عهده کسی باشد که ظالم نباشد از طرفی ائمه در نظر مردم خیلی جایگاه داشتند لذا بنی عباس برای اینکه ائمه را به کنار بزنند یک طائفه ای بنام صوفیه درست کردند و به آنها مشروعیت بخشیدند و گفتند مسلمانان واقعی اینها هستند تا بتوانند حکومت خودشان را تحت عنوان دین و مذهب و اسلام حفظ کنند، صوفیه افرادی بودند که در ظاهر شب زنده داری می کردند و لباس مندرس می پوشیدند و به قول خودشان ترک دنیا می کردند و بالاخره یک ظاهر زاهدانه ای برای خودشان درست کرده بودند و دارای خانقاه و تشکیلاتی بودند و البته در مقابل صوفیه نیز به بنی عباس امیرالمومنین می گفتند و آنها را تقویت می کردند علی آئی حال از اول فقهاء و علماء ما با استناد به روایاتمان با اینها مخالفت می کردند اما آنها نیز برای خودشان بزرگانی مثل جنید بغدادی و معروف کرخی و بایزید بسطامی ساخته بودند.

صوفیه که سرکار آمدند صوفیه را تقویت کردند لذا علماء ما نمی توانستند ساکت بنشینند و یکی از علمائی که بر علیه آنها فعالیت می کرد مقدس اردبیلی بود که کتاب حدیقه الشیعه را نوشت که در این بُحْثِمان حتماً باید این کتاب شریف که در مورد صوفیه است را مطالعه کنیم، مقدس اردبیلی در این کتاب تا ۷۰ فرقه برای صوفیه برشمرده، و اما کتاب دیگری که در این زمینه باید مطالعه کنید جلد ۱۳ شرح نَحْج البلاغه خوئی می باشد که تقریباً ۱۰۰ صفحه در مورد صوفیه مطالبی را ذکر کرده و همچنین میرزای قمی نیز در جلد اول جامع الشتات چندین صفحه بر علیه صوفیه مطلب نوشته و امام رضوان الله علیه نیز صحیفه نور مطالبی را بر علیه صوفیه دارد ایشان می فرماید با سر تکان دادن و شعر خواندن که انسان عارف نمی شود بنابراین اولین بحث کلمات فقهاء در مورد صوفیه است و دوم اخبار اهل بیت علیهم السلام بر علیه صوفیه می باشد و سوم

حضرت امیر علیه السلام در بصره یک خطبه ای ایراد فرموده اند که خوئی در شرح آن خطبه به مناسبتی وارد بحث صوفیه شده البته این خطبه در شرح خوئی خطبه ۲۰۸ است و اما در فیض الاسلام خطبه ۲۰۰ و در شرح بحرانی خطبه ۲۰۰ و در شرح فی ظلال خطبه ۲۰۷ می باشد، قبلاً عرض کردیم که چهار شرح بسیار مهم هستند و ما برای فهم نهج البلاغه باید به آنها مراجعه کنیم و این مطلبی که می خواهیم بخوانیم در شروح اربعه مذکور به این ترتیب ذکر شده؛ شرح خوئی جلد ۱۳ صفحه ۱۲۰، شرح بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۲۳۸، شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۱ صفحه ۳۲.

خب و اما آن کلام حضرت که خوئی به مناسبت آن وارد بحث صوفیه شده این است که حضرت امیر علیه السلام بعد از اتمام جنگ جمل به شهر بصره آمدند و به عیادت برخی از کسانی که در جنگ حاضر بودند و زخمی و مریض شده بودند رفتند، کلام حضرت در نهج البلاغه این است: «ومن کلام له علیه السلام بالبصرة، وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثي وهو من أصحابه، يعودہ، فلما رأى سعة داره قال: مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟ وَبَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.

فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو اليك أخي عاصم بن زياد. قال: وما له؟ قال: لبس العباءة وتخلي عن الدنيا، قال: علي به. فلما جاء قال:

يَا عُدَيَّ (تصغير عدو است به معنای شیطان و دشمن) نَفْسِي! لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَبِيبُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَى عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ!، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي حُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُونَةِ مَا كَلِمِكَ!، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ (الحق) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ! «<sup>۱</sup>.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على  
محمد و آله الطاهرين

مطالعه احوالات بزرگان صوفیه می باشد و اینکه ببینیم چه می گفتند و از کتابهای خودشان مطالبی را بر علیه خودشان بدست بیاوریم مثلاً ذکر شده که جنید بغدادی از جائی عبور می کرد و دید که می خواهند دست دزدی را قطع کنند او جلو آمد و پای آن دزد را بوسید و گفت این شخص مردانگی کرده خب وقتی یک شخصی دزدی کردن را مردانگی حساب کند چگونه می تواند پیشوا باشد، بنابراین از کلمات خودشان خیلی مطالب بر علیه خودشان به دست می آید، و یا مثلاً مولوی صوفی و سنی است و قائل به ولایت نوعی می باشد، ما امامت را منحصر در اشخاص خاصی می دانیم که از حضرت امیر علیه السلام شروع می شود و به امام زمان علیه السلام ختم می شود اما آنها امامت را نوعی می دانند لذا برای خودشان اقطابی دارند و آنها را امام می دانند و مولوی نیز در مثنوی می گوید:

آزمایش تا قیامت دائم است/پس به هر دوری ولی لازم است/پس امام حی مطلق آن ولی است/خواه از نسل عمر خواه از علی است، خلاصه اینکه لغزشهای فراوانی در کتابها و گفته های خودشان وجود دارد، و اما آخرین نمونه که ذکر می کنیم کتابی است بنام تذکرة الاولیاء تألیف شیخ عطار که صوفیه را ذکر کرده و خیلی از آنها تمجید کرده، اولاً خیلی سعی کرده اند که چهره سازی کنند و بعد سعی کرده اند چهره آرائی کنند و کمالاتی برای آنها ذکر کنند و آنها را مهم و بزرگ جلوه بدهند و بعد کلماتی از آنها نقل کنند، ما چون اخبار و روایات را مطالعه می کنیم کلمات صوفیه خیلی به نظرم آشنا آمد و موارد زیادی پیدا کردیم که احادیث ائمه علیهم السلام را بنام بزرگان خودشان ذکر کرده اند و این یک دزدی و ثرقت می باشد.

مطلب دیگر اینکه بعضی از افرادی که واقعا خوب هستند و ما آنها را خوب می دانیم از خودشان دانسته اند مثل اويس قرنی که بسیار مهم است و از اصحاب خاص امیرالمومنین علیه السلام می باشد خب اويس را از خودشان دانسته اند، علی آئی حال ما بر خورد می کنیم با صحنه ای که صوفیه در آن خیلی کار کرده اند و اسلام جوشان و خروشان را در کشکول و خرقه و قیافه خلاصه کرده اند، در زمان ما نیز در جنگ تحمیلی هشت ساله حتی یک صوفی به جبهه نرفت چراکه اینها اساساً اسلام جوشان و خروشانی که با ظلم و ستم مبارزه می کند را کنار زده اند و به دنبال کشکول و خرقه و امثال ذلک افتاده اند.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۱۸، کلام ۲۰۹.